

سردار رحیم صفوی: این برادر عزیزمان حسین، ۲۳ بهمن آمد به کمیته دفاع شهری اصفهان و من به او گفتم نگرهبانی بلدی و او گفت من سربازی هم رفته‌ام به هر حال او از یک روز بعد از انقلاب فعالیت نظامی خود را شروع کرد و در جنگ‌های گنبد، کردستان و سپس سراسر جنگ تحمیلی با حضور مؤثر خود، تعیین کننده بود



سردار شهید حاج حسین خرازی در کنارت امام محمد رضا مهدوی کنی در حاشیه یکی از بازدیدهای ایشان از جبهه‌های جنگ

در قامت یک مسلمان

میل به مسائل دینی حسین را با اسلام ناب شیعی و مبارزه آشنا کرد و با حساسیت در شرایط خفقان دوران پهلوی کتاب‌های اسلامی را مطالعه می‌کرد، وقتی دیپلمش را در اصفهان گرفت کنکور داد و در دانشگاه شیراز قبول شد اما به خاطر وضعیت مالی و شرایط بد اقتصادی نتوانست ادامه تحصیل بدهد بنابراین مجبور بود مثل همه پسرهای عازم سربازی شود، قوچان مقصد خدمت بود.

حسین آنجا راحت‌تر از هر جایی به تحصیل علوم قرآنی پرداخت و با بچه مذهبی‌ها و کسانی که مثل خودش بودند حشرونشر پیدا کرد، طولی نکشید که حکومت وقت او را به همراه عده‌ای دیگر و با زور و اجبار به نبرد ظفار در عمان فرستادند. حسین که می‌دانست این جنگ، جنگ ناحقی است که در سایه ابرقدرت‌های آن دوره برپا شده است بسیار ناراحت بود و تمام آن مدت نمازهایش را کامل ادا می‌کرد، وقتی دوستان و هم خدمتی‌ها از او علتش را پرسیدند پاسخ داد: این سفر، سفر معصیت است و باید نماز را کامل خواند.



سردار شهید حاج حسین خرازی در حال سخن گفتن برای عده‌ای از رزمندگان لشکر پیاده امام حسین (ع) اصفهان

لیبیک به مراد

سال ۵۷ وقتی شعله‌های خشم مردم از تبعیض، فساد، جبر و وطن‌فروشی پهلوی بالا گرفت، امام خمینی (ره) فرمان داد تا سربازها از یادگان‌ها و سربازخانه‌ها بیرون بیایند و دیگر زیر پرچم ظلم خدمت نکنند، حسین آن روز با برادرش از خدمت فرار کرد و دائم در تکاپوی انقلاب بود و انقلاب اسلامی را به مثابه حکومت عدل می‌دانست و امام برایش مظهر پیرو مراد بود از همین رو بود که از همان ابتدای پیروزی لباس خدمت به تن کرد و بدون هیچ چشم‌داشتی به عضویت کمیته دفاع شهری اصفهان درآمد.

حضور در غائله گنبد و ترکمن صحرا در همان ابتدای سال ۵۸ که نهال انقلاب نیاز به حفاظت داشت، ایجاد گردان ضربت در کردستان در آخرین ماه‌های همان سال و باهدف تأمین امنیت منطقه که به دلیل حضور گروهک‌های تجزیه‌طلب با مخاطره جدی مواجه شده بود و همچنین حضور مؤثر در آزادسازی شهرهای دیواندره، سقز، بانه، مریوان و سردشت از دست افراد مسلح که مردم مظلوم آن منطقه را از زندگی ساقط کرده بودند، حاج حسین خرازی را استوارتر از سرو برای میدانی بزرگ‌تر ساخت محسن رضایی درباره فعالیت‌های او این‌طور می‌گوید: شهید خرازی در اوج درگیری‌های کردستان به آنجا رفت بعد از تسخیر کردن سنندج، همراه با علی رضاییان فرمانده قرارگاه تاکتیکی حمزه به عنوان فرماندهی گردان ضربت که از قوی‌ترین گردان‌های آن زمان محسوب می‌شد، وارد عمل شد. وی در تسخیر شهرهای دیگر کردستان از قبیل دیواندره، سقز، بانه، مریوان و سردشت نقش مؤثری ایفا کرد.

پنج به شهادت رسید سردار رحیم صفوی در مراسم وداع با فرمانده لشکر امام حسین (ع) او را این‌طور توصیف کرد: این برادر عزیزمان حسین، ۲۳ بهمن آمد به کمیته دفاع شهری اصفهان و من به او گفتم نگرهبانی بلدی و او گفت من سربازی هم رفته‌ام به هر حال او از یک روز بعد از انقلاب فعالیت نظامی خود را شروع کرد و در

علمدار لشکر امام حسین (ع)

پیش‌تر از آنکه سراغ فرمانده دل‌نشین لشکر چهارده امام حسین (ع) را با جنب و جوش لهجه شیرین اصفهانی‌اش بین بچه‌های لشکر بگیریم باید از کوجه پس کوجه‌های کوی کلم اصفهان بگذریم، جایی که زندگی به دلیل تنگدستی خانواده‌ها دشوار اما دل‌ها به یاد خدا آرام و سرشار از آبی آسمان بود. مادرش می‌گوید: حسین درست در روز عاشورای سال ۱۳۳۶ به دنیا آمد و به خاطر همین اسمش را گذاشتیم حسین. از همان کودکی انگار آسمان اصفهان و سقف‌های گنبدی رو به خورشید برای او پلی به سمت خدا زده بود و او مکر مسجد سید شد، پدرش می‌گوید: موقعی که مدرسه بچه‌ها تمام می‌شد آنها را برای نماز به مسجد می‌برد. تربیت درست، حسین او را به محافل مذهبی کشاند.



سلام فرمانده

اولین گلوله که از دهان وحشی سلاحی سنگین به سوی سرزمین ما شلیک شد، حاج حسین مثل همیشه برای دفاع لباس رزم پوشید با شروع حمله بعثی‌ها عملاً هیچ خط دفاعی در منطقه نبود و او با کمک نیروهای خود در حاشیه رودخانه کارون اولین خط دفاعی منطقه معروف به خط شیر را احداث کرد، حاج حسین خرازی در عملیات فرمانده کل قوا، ثامن الائمه، شکست حصرآبادان، طریق القدس، فتح المبین و بیت المقدس حضور مؤثری داشت، اسفند ۶۲ و در جریان عملیات خیبر یک دست خود را از دست داد. سید مرتضی آوینی در وصف حاج حسین خرازی این‌طور می‌گوید: وقتی از این کانال که سنگرهای دشمن را به یکدیگر پیوند می‌داده‌اند، بگذری، به فرمانده خواهی رسید؛ به علمدار. او را از آستین خالی دست راستش خواهی شناخت. چه می‌گویم چهره ریزنقش و خنده‌های دل‌نشینش نشانه بهتری است. مواظب باش، آن همه متواضع است که او را در میان همراهانش کم می‌کنی.

